

## در کرامات بحر العلوم

سموع شد که شبی بحر العلوم گفت که مرا اشتیاقی شام نیست پس زان فرمود که غذای بسیار  
 در ظرفی ریختند و آنرا برداشت و در کوچهای نجف گردید پس بدر خانه رسید که صاحبخانه تازه  
 عروس کرده بود و آن شب او با عروس گرسنه بودند و چیزی نداشتند پس بحر العلوم دق ایستاد  
 نموده و اما دبیرون آمد سید فرمود که الان هم مرا زیاد گرسنه شد پس آن غذا را قسمت نمود یک  
 قسمت برای عروس داد و قسمت را سبب با فلان و صرف نموده و کرامات بحر العلوم بی نهایت است  
 و اشتیاق کراماتش غنی از بیان است و در اسناد و اقوال نه چنان ظاهر و باهرت که محل شایسته  
 و زریب باشد چنانکه امور و احوال سابقه اکثری در کرامات ان جناب معدود است و از آن جمله  
 اخوند ملازین العابدین در سن شیخوخت و از ملائذ بحر العلوم بود و در نهایت زهد و صلاح  
 بود و در نجف اشرف مسکن داشت و در سالیکه این فقیر مولف کتاب بقیبات عالیات مشرف  
 شدم از کانظمین به سامرا مولف کتاب با اخوند ملازین العابدین هم سفر و در سامرا نیز در یک  
 منزل و یک خانه منزل کردیم و اخوند ملازین العابدین از احوال بحر العلوم بیان میکرد و میگفت  
 که من در خدمت بحر العلوم ملذم میکردم و همیشه هر جا که میرفت در کتاب انجناب بودیم و  
 در وقتی که از اوقات در خدمت بحر العلوم بسیار آمدیم و چند روز در آنجا اقامه داشتیم  
 و از قضایای اتفاقیه میرزای قمی اقامه انداخته محل کرانه بسیار است سامره آمد و روزی بدین کجای  
 آمد و میرزا اسحاق بحر العلوم بود پس نشستند میرزا گفت بحر العلوم که مجلس زمان خلوت کرده که مرا با شما  
 حکایتی در خلوت است پس مجلس عالی شد اخوند ملازین العابدین گفت که من تو را بر خشم بر خشمم  
 چون بحر العلوم را با من محبت بسیاری بود گفت که او از خصیصین من است و محرم اسرار است بعد از نیک  
 مجلس خلوت شد میرزا بحر العلوم گفت که میخواهم یکی از قضایای اسرار را برای من بیان نمائی  
 که از آن تلذذ و شوم بحر العلوم در مقام اخفاء و انکار برآمد که مرا اسرار بیست میرزا اسرار بسیار  
 کرد بحر العلوم گفت که در عالم واقع در سوابق ایام در خواب دیدم که خدمت صدیقہ کبری حضرت  
 فاطمہ زهرا مشرف شدم پس جد بزرگوارم کاسه از اش من خورانید که هرگز بدان صفت آتش نخورد بودم  
 بسیار بالذت بود و هرگز ندیده بودم تا اینکه بعد از مدتی بزیر آن خراسان مشرف می شدم  
 و زمیثا پور نیز بان آتش آورد و نظر از صنف همان آتش آمد که در خواب خورده بودم و شب است  
 بانداشت از میرزا بان پرسیدم که این آتش را چه نام است گفت درین بلد اورا آتش فاطمہ میگویند

بجمله پس از خوردن اش در خواستیم فاطمه بن فرمود که ایامینخواهی که بزیاارت جدت مشرف شو  
 عرض کردم علی نهایت عالم همین است پس صدیقه کبری مراد داشته داخل خانه شد من در  
 در خانه ایستادم دیدم که پیغمبر در صدر خانه نشسته و امیرالمومنین در دم در نشسته است پس من  
 سلام کردم حضرت رسول فرمود که بنشین من با خود خیال کردم که در هر جا بنشینم بالاتر از آن  
 امیرالمومنین میشود زیرا که آنجناب در دم در نشسته است پس خیالم رسید که باید در گنج خانه نشسته  
 اینکه اگر همه مجلس خط مستوی تا دم در کشند و خط دیگر از صدر تا گنج خانه بکشند آنخط که بکنج برود  
 بلندتر است از آن خطیکه بدم در برود پس دم در بالاتر از گنج خواهد بود پس از آنجا بنشینم  
 نشسته بالاتر و نزدیک تر به پیغمبر است از آنخط که بکنج رفته و او بیت ترود و در تر از پیغمبر است پس  
 باین خیال در گنج خانه نشستم رسول خدا چون خیال دید تبسم فرمود و گفت که ای فرزند خیال  
 تو صواب بود پس از جناب رسول خدا سوالی چند کردم و جواب شنیدم میرزای قمی گفت که آن  
 سوال و جواب چه بود بحیر العلوم گفت که آنهارا نخواهم ابراز و اظهار کرد و هر چه میرزا اصرار در ابراز  
 نمود آن جناب در انحاء و انکار انزود ایضا خواند ملازمین العابدین گفت قاعده بحیر العلوم آن بود  
 که اگر کسی در وقت غذا بر سفره او حاضر میشد و غذا تناول میکرد آن جناب را بسیار بد می آمد  
 پس شبی در وقت مغرب بحیر العلوم در پشت سر مرقد مطهر عسکریین نماز ایستاد و ما جمعی از اصحاب  
 در پشت آنجناب نماز جماعت ایستادیم پس نماز را تا تشهد آخر رسانید و استلم علینا را هم گفت  
 و هنوز استلام علیکم نگفته ساکت شد و هیچ سخن نگویید و ما گمان نمودیم که آن بزرگوار را سهواً سینه  
 طاری شد پس زمانی انقضای یافته در آن وقت گفت السلام علیکم ورحمت الله وبرکاته ما همه  
 تعجب نمودیم و آن بزرگوار بسیار با بهیبت بود هیچ کس را با برای آن نشد که سرسکوت او را سزا  
 کند خواند ملازمین العابدین گفت که من باره فیق دیگر با خود گفتم که امشب در وقت غذا و تعشی  
 از او پرسیم والا نخواهیم غذا تناول نمود چون او راضی نمی شود که کسی در مجلس او بنشیند و  
 شام نخورد لابد خواهد بیان کرد پس وقت شام ما در و نفر دست نشستیم بحیر العلوم فرمود که حکما  
 شام تناول کنید ما عرض کردیم که اگر سرسکوت در بیان نماز بیان بفرمایند ما نخواهیم باین  
 غذا قنصه نمود و الا فلان بزرگوار فرمود که اکنون شام خورید از آن پس سرسکوت را برای  
 شما بیان میکنم پس شام خوردیم و از آن پس سرسکوت را سوال کردیم آن بزرگوار فرمود که من چون  
 سینه اولی از سلام ما گفتم ناگاه دیدم که امام عصر زیارت بدو پیشش میگذرد و چون حرم آمد پس

زبان لکنت پیدا کرد و از دهشت و هیبت امام بر لکنت قدرت یافتیم و در میان نماز بودم و قدرت بزرگ  
 هم داشتم و نمی توانستم که نماز را قطع کنم و در مقام احترام امام و تعظیم انجناب بر ایمن و در  
 زبان من بسته و لکنت داشت تا امام از زیارت پدر و جدش فراغت یافت و مراجعت فرمود و آنوقت  
 بحال خویش آمدم و زبانهم جویان پیدا کرد و وصفه دوم را خواندم -

### در کثود شدن ابواب حرم امیرالمؤمنین برای بحر العلوم

از جمله کرامات بحر العلوم اینکه برای میرزای قمی میگفت که شبی در مسجدی بیجا و مشغول  
 بودم ناگهان صدای مناجات و تضرع شنیدم بنحویکه دل بگیر از جا کنده شد پس طرف آن صا  
 رفتم و دیدم در مقامی نور بلند شد بنحویکه مانند روز روشن شمع و شمع نشسته پس سلام کردم جواب داد  
 و فرمود سید محمدی بنشین من نشستم پس بحر العلوم دست خود بگردن میرزای قمی در آورد و گفت  
 که اگر بگویم که حضرت قائم را دیدم پس تو مرا تکذیب کن زیرا که تکلیف تو چنین است پس بحر العلوم سخن را قطع کرد  
 و از جمله کرامات انجناب اینکه سید جوادی عاملی صاحب کتاب مفتاح الکرامه در شرح قواعد علماء  
 از تلامذه بحر العلوم بود شیخ محمد حسن نجفی صاحب جواهر الکام در بدایت امر در نزد سید جوادی زامانی  
 ملذذ کرده و سید جوادی مذکور داشت که در شبی از شبها دیدم که استاد بحر العلوم در سخن امیرالمؤمنین  
 را باز کرده و بسبب جسمم آن حضرت روانه شد و مراندیدم من نیز از دنبال او رفتم پس رواق  
 با اینکه مقفل برایش گشوده شد و از آنجا گذشتم بجانب حرم روانه شد و در حرم نیز گشود و گشت  
 پس جدش امیرالمؤمنین سلام کرد و جواب سلام از مرقد نور برآمد پس من ترسیدم و برگشتم -

### در دیدن بحر العلوم امام عصر را

ایشان سید جوادی گوید که در شبی از شبها استاد بحر العلوم از دروازه شهر نجف بیرون رفت من نیز از  
 عقب او روان شدم تا داخل مسجد کوفه شدیم دیدم آن جناب مقام حضرت صاحب الامر رفته  
 و با امام زمان گفتگویی داشت از آن جمله سئد از آن جناب پرسید ان جناب فرمودند  
 که در احکام شرعیه با دانه ظاهره ماموری باشند بشما همان چیزی است که از آن اوله استغاده نموده  
 آید و مامور با حکام واقعی نیستند اینها خود ملازمین العابدین سلطاسی گفت که بحر العلوم  
 هر شب در کوچه های نجف میگردید و برای فقرا نان و کھوان میبرد پس روزی چند درس را  
 ترک کرد پس طلاب را شفیع کردند و من بخدمت آن جناب عرضه داشتم ان جناب گفت  
 که درس نمیگویم پس بعد از چند روز بے دیگر طلاب مراد اسله کردند که سبب درس نگفتن

استعلام کن پس من بار دیگر بایشان عرض کردم انجناب فرمود که این جمعیت طلاب هرگز نشنیدم که نصف شب بتضرع وزاری مناجات صدای ایشان بلند شود یا اینکه من در غالب شبها بگویم نجف میروم پس چنین طالب علم را استحقاق نیست که برای ایشان درس بگویم چون طلاب این سخن را شنیدند همه بتضرع وزاری برآمدند و شبها صدای گریه و مناجات طلاب از هر سو بلند شد پس انجناب دیگر بار مشغول بتدریس شد ایضا در وقتی از اوقات ان بزرگوار در مسی کوفه تشریف داشتند پس روزی از روزبانان بزرگوار بلازمان و اصحاب فرمایش داشتند که تدارک طعام دیده باشید که فلان مقدار سوار اکنون میرسند و ایشان گرسنه اند پس ایشان حسب فرموده ایشان تدارک طعامی نمود که بناگاه همان عدد رسیدند و تعداد عدد آنها را فرموده بود بی کم و زیاد وارد شدند و از خوان احسان ان بزرگوار متنعم و متلذذ شدند و فرستادند

### در اخلاق سید العلوم

و از اخلاق اینکه در وقتی از اوقات اقامه نمازات اما گفته بودند و هنوز نیت و بکیرة الاحرام بگفته شخصی علیان آورد برای کشیدن انجناب نشست علیان را کشید پیش شروع در نماز نمود و مجلس را باین نحو بیان کرد که اگر منم گرفته و منم کشیدم کسر قلبان مومن میشد و نواده ان جناب اقای حسین یکی از فقها و نجف است و از نواد او برادرش حاجی میرزا محمود در بر و جرد است و صاحب کرامت است و در مجلس که می نشیند قرآنی برآورد و میخواند و حاجی سید صادق ساکن طهران از قبیل او است و در مجلس که وارد میشود قرآنی همراه داشته بیرون آورد و میخواند نهایت خوب و مستحسن چه عالم باشد یا غیر عالم زیرا که اگر صحبت علمی دارند سبب تبارز و عدم خلوص نیت و محال باطله خواهد بود و اگر صحبت دنیا مشغول شوند غالباً بدون عنایت انجام پذیر نیست -

### در احوال سید صدرالدین نجاوندی

چنانکه سید صدرالدین نجاوندی شتری عادتشان بود که همیشه سجاد و اش پهن و شستغال نماز داشت و کارش منحصر بهمین بود و او از اهل شتر در آنها و ندیم سکنه داشت و شخصی بود که او را علی الدوام بنماز ایستاده بود و معروف بان بود که اهل باطن و کرامت است و حال مفصل مولف کتاب مرحوم اقای سید صادق پشینماز تکابنی را صل ساکن ننگر و حکایت مینود که زمانی مرا مسافرت از عتبات بجانب اصفهان اتفاق افتاد پس از راه نهادند عبور کردم و کرامات سید را شنیده بودم و خواستم چیزی از او معلوم نمایم بلکه چیزی از او مشاهده کنم پس بخدمت

سید رسیدم نهایت سید با اخلاق و با صفا بطرم آمد و در آن صحبت مردم را با و اخلاص میباید بود  
 بنحویکه ثانیان در گمان رعایت و حمایت او بسیار میکردند بگمان اینکه توجیهی کند که بعد از فتح علیشاه  
 جنت را مگناه ایشان سلطنت برسند -

### در کرامت سید صدرالدین

حال مفضل گوید که سید پس از پرسش حال از من سوال کرد که سبب آمدن شما باینجا چیست گفتم  
 چون کرامات شما در استماع مقروع اسماع گردیده خواستم که فیض عمیم شما عایدم گردد و چیزی  
 از آنرا برای العین مشاهده کنم سید گفت که مرا کرامتی نیست و سبب آشتی کرامت از من آنست که هر  
 کسی از ما در متولد میشود در میان طایفه اجنه نیز در آن عین کودکی از ما در متولد میشود و آن کودک  
 را همراه این شخص نمایند و همراهی است که آن همراه چنان اتفاق افتاد که پادشاه طبقه از طبقات  
 بنیان است و آن همراه من شش نفر از اجنه را برایم فرستاده که در خانه من باشند و مرا خدمت نمایند  
 مثل گاه بی طرف خانه من احوالی از آب است بیک دفعه ملاحظه میکنی بر آب است و گاهی طفل در گهواره  
 گریه میکند و بسا باشد که گهواره می جنبد بدون اینکه کسی او را بجنباند یا اینکه بنیزم نیت بسا گاه  
 بنیزم آورده میشود و با اینکه خاموش شد بیکدفعه آتش چیده میشود بدون کسی آتش بچسبید و چون مردم  
 این گونه امور می بینند گمان میکنند که این از کرامت است و حال اینکه مرا کرامتی نیست بلکه  
 اینگونه خدمات از آن اجنه میباشد مولف کتاب گوید که حکایت همراه معروفست -

### در کیفیت ملاقات شخصی از قول شیخ احمد

و از شیخ احمد عسائی سوال نمودند که سبب چیست که انسان در بعضی از احوال بدون سببی از سبب  
 ظاهر ملول و مکر میشود شیخ احمد چند وجه در جواب آن گفته یکی اینکه هر کسی را همراهی است از اجنه چون  
 او ملول شود انسان بدون جهت بسبب ارتباطی که با او دارد ملول میشود و سببش را نمیفهمد  
 اینکه چون امام بزبانہ اعمال شیعیان آگاه میشود و چون امام قلب عالم امکان است و هر وقت  
 که قلب کلاسیک و ملائقی رویداد آن ملاقات در همه اعضا سناییت میکند همچنین ملاقات امام در همه  
 سکنه عالم امکان سرایت میکند و شاید که همان شخصی که از عصیان او امام مکرر شد بسبب علائق  
 و ارتباطات همان شخص ملول می شود نه اشخاص دیگر -

### در احوال اقا سید علی صاحب شرح کبیر و صغیر

کح اقا سید علی بن سید محمد علی طباطبائی اصفهانی ساکن کر بلا و با بجله سید محمد علی که والد این



جناب است پسر سید ابوالمعالی صغیر است که او پسر سید ابوالمعالی کبیر است و سید ابوالمعالی کبیر سن اولاد ذکر  
 و چند دختر گذار کرد و اما اولاد ذکر سید ابو طالب و سید علی و سید ابو المعالی است و این سید ابو طالب  
 پسر کوچک بوده و او را یک پسر پیش نبوده که آن سید محمد علی است و سید محمد علی والد اقا سید علی است و اما  
 و دختر آن سید ابوالمعالی پس یکی از ایشان زوجه ملا محمد رفیع جیلانی ساکن مشهد متفلس بود و  
 اقا سید علی مذکور همیشه زاده اقا محمد باقر بمبایان است و اما او نیز است یعنی دختر اقا محمد باقر بمبایان  
 زوجه و عیال او بوده که والده اقا سید محمد باشد و آن جناب سن کمولت با صراحت حال مفضالت  
 اقا محمد باقر تحصیل علم اشتغال نمود و آن بعد از زمان ولادت اقا سید محمد بود و ولادت با سعادت  
 اقا سید علی در بلده طیبه کاطمین در دوازدهم ربیع الاول که بنا بر روایت ثقه الاسلام در کافی  
 مولد جناب ختمی ماب است از سال هزار صد و شصت و یک و آن جناب سید اساتید و مرجع روایه  
 اساتید و در علم منقول و حید و در تقریر فرید و نخبه تحریرش در نهایت فصاحت و بلاغت  
 و تسلط و در جدول بیید و موید در نهایت تائید مشایخ و اساتید زمان ما همه از تلامذه  
 انجناب بی واسطه و بی واسطه و وسایط و فضیلت تلامذه انجناب بر و نور علم او شاهد و اصول  
 او را بر فقه اوزیایستی بود و مسلم و بار عرب و عجم بلکه مطلق بلاد اسلام و فاضل فنی در فقه ما  
 تر بود لیکن تالیفات ایشان بعکس اشتهار یافته چه کتابت او شرح کبیر و کتاب اصول میرزا قوامین  
 و اشتهار کاشمیری رابعه اشتهار است -

### در احوال تحصیل اقا سید علی

و آن جناب بدایت امر در خدمت اقا محمد علی بن اقا محمد باقر تلمذ کرده است پس اقا محمد علی او را با کسانی  
 که از او بزرگتر در سن و مقدمه در تحصیل بودند شریک نموده و در اندک زمانی ترقی بسیار کرده و بتدریس  
 و تصنیف اشتغال داشته و بسیار خوشحال بود شخصی برایم حکایت داشت که انجناب روزی شرح  
 کبیر را درس میگفت و در اثنا می خواندن عبارت بجای رسید که نوشته بود ذکر اکان او انشی یکی  
 از تلامذه عرض کرد که من ذکر آن دارم انجناب خرید و فرمود من دارم بقدر یکدزلع و آن جناب  
 از باره از محمد باقر است و همچنین از بعضی دیگر که در اجازه سائقه اقا سید باقر ذکر نمودیم -

### مکالمه میرزا میثمی با اقا سید علی

و در سالها از سنوات میرزای میثمی زیارت عتبات عالیات شرف شد و مذہب میرزا حرمت طعام  
 مشتعل بر کشمکش بود و مذہب اقا سید علی حلال بودن الطعام بود پس شبی میرزای میثمی با اقا سید علی

شد یعنی سید او را ضیافت نمود و امر کرد که قدری طعام کشمش طنج نمودند پس غذا را حاضر کردند  
میرزا از خوردن آن طعام امتناع نمودند اقا سید علی بند دست میرزا را گرفت و گفت یا ما من  
محتاجه در این سلسله کرده باش و مرا مجاب ساز و یا این طعام را اکل کن میرزا گفت که نو میدانی که من  
در مجاوله بر تو غلبه ندارم و مذیب من حرمت این طعام است چرا مرا آزار میکنی پس اقا سید علی تبسم کرد  
و گفت که براسه میرزا طعام بی کشمش آوردند و آن طعام صرف شد مسموع شد که جناب سید از خلعت  
عاری بود و چون میخواست که تعریف ملک نماید به تلامذه گفت که تعریف ملک صحبت تلامذه عرض میکردند و چون

### در کرامت اقا سید علی

ایشان آن جناب از علم نبوت عاری بوده و چون شرح کبیر را تالیف نمود و صحبت قبله رسید کار بر او  
مشکل شد زیرا که در علم نبوت ربطی نداشت پس یکی از تلامذه سید در علم نبوت موقوف بود سید با و  
فرمود که بجان ما آمده در وقت خاصی بعضی از ضروریات قبله از علم نبوت بمن تعلیم نماید شخص گفت  
که بچنان که ما کتاب را در زیر بغل می گیریم و شرفیاب می شویم و مستفیض می شویم شما نیز کتاب را در زیر بغل  
گرفته و نبرل بنده تشریف فرما گشته و مسائل نبوت را فرا گرفته باشید بنمود که من از سمرقند در بیخ  
ندارم لیکن هر وقت که از خانه بدرایم مردم هجوم میکنند و اوقات را بر من تلخ می کنند و میگویند  
که من بکار خود باشم محلاً جناب اقا سید علی از این سخن دلگیر و ائسب را مبرون حرم حضرت سید شهید  
ما صبح مشغول عبادت و تفریح و بازی و بقراری بود و از حضرت افریدگار توسط حضرت سید شهید  
درخواست کشف دقائق علم نبوت که ضرور بود بر او اضافه و مشکف گشته و مباحث قبله را تالیف نمود

### در تالیفات اقا سید علی

و اما تالیفات اقا سید علی پس آن بسیار است و اکثر آن رسایل است از انجمله شرح بر صلوة کتاب  
مفاتیح است که بسیط تمام مشتمل بر معظم از اقوال علماء اعلام و استدلالات فقهاء کرام و ترجیح  
و معارض و تفاریح است و ریاض المسائل که شرح بر مختصر نافع و معروف بشرح کبیر است و آن کتاب  
مشتمل بر اصول مسائل فقهیه با اشعار اجمالیه با قوال و ادو که تحقیق حق است با عبار فصیح و بلغیه با رعایت  
سجع و قافیة و فی الحقیقه تالیفات آن کتاب بدان وجه در کرامات آن جناب معدود است و آن  
کتاب کا شمس بلا استنار و حجاب در میان طلاب و علماء اطیاب در غایت استنار و مطرح انظار  
اخبار و کتاب درس است که بتعلیم و تعلم آن فرقه محقه جعفریه را اشتغال است و این فقیر مولف  
کتاب کابران حاشی مدونه بسیار است که در آنجا مباحثه و مذاکره تحریر در آمد از انجمله تعلیف بر کتاب

اجازت آن کتاب در یک مجلد و تعلیقہ بر کتاب صلح در یک مجلد و تعلیقہ بر کتاب بیات و تعلیقہ بر کتاب  
 قضایا و یک مجلد و تعلیقہ بر کتاب وصایا در یک مجلد و حواشی بر کتاب تاجرو از جمله تالیفات آقا سید علی  
 رسالہ در تثلیث بیجات اربع در کتبین اخیرتین و کتاب شرح صنبر کہ مختصر از شرح کبیر و شرح بر مختصر  
 نافع است و رسالہ در اصول و اجماع و استصحاب و رسالہ در حجت مفہوم موافقت و رسالہ در جواب  
 اکتفا بیک ضربت و تیمم و رسالہ در مختصا ص خطاب شفا بکا ضیرین و رسالہ در منجزات مریض و رسالہ  
 در حکم استظهار حائض در زمانیکہ خون از روز تجاوز کند و رسالہ در برائت ذمہ زوج و رسالہ  
 در حجت شہرت و رسالہ در اباحہ نظر با خبیثہ فی الجملہ و حواشی غیر مدونہ بر کتاب معالم و حواشی  
 متفرقہ بر کتاب مدارک و حواشی متفرقہ بر کتاب حدائق و اجزاء غیر نامہ در شرح مبادی الادل  
 علامہ و رسالہ در تکلیف کفار بفروع دین و ان بزرگوار علی سبیل الاستمرار در ہر شب جمعا از  
 اول شب تا صبح اخبار و بیباوت حضرت افریدگار اشتغال داشت -

### در احوال میرزا محمد اخباری

و چون سابقا مذکور شد کہ آقا سید علی در مجادلہ و مقاولہ و مکالمہ و مشاجرہ و مناظرہ در سئلہ غلبت  
 او حد اہل زمان بود و او را با میرزا محمد اخباری مجادلہ رویدادہ لہذا لازم آمد کہ احوال میرزا محمد اخباری  
 در اینجا بیان نمایم بدانکہ میرزا محمد اخباری از اہالی بحرین و اغلب اوقات در طہران و بعضی از  
 اوقات در اصفہان و در آخر کار در کانطین بسکن و مدفون اوشہ و اولاد صلیبہ در این ازمنہ در بحرین  
 بودہ اند و میرزا محمد در جدل بدطولہ داشتہ و کسی بغیر از آقا سید علی براو غلبہ نکرده و مرحوم آخوند  
 ملا صفر علی لاهیجی کہ یکی از شاہینج من بودہ او بر ایم نکایت داشتہ کہ مجادلہ بودن میرزا محمد از این  
 بابت بود کہ او را جامعیت بودہ و در سئلہ کہ صحبت میداشت اگر میدید کہ عجز دار و خصم را آن سئلہ  
 بند ابرو چیل بیرون می برودہ و در علم دیگر داخل میکرد و اگر در ان جا ہم مال کار را عجز خویش مشاہدہ  
 میکرد باز بعلم دیگر داخل میکرد و سئلہ دیگر منتقل میشد و بگذرانا انیکہ خصم را عاجز میکرد و در یک سئلہ  
 باواری واقامت نداشت و در وقتے از اوقات وارد اصفہان شد و در مجلسی از مجالس میرزا محمد  
 و آقا سید محمد باقر حجتہ الاسلام و حاجی کر باسی جمشدند پس میرزا محمد در مقام کلمہ با حاجی کر باسی برآمد  
 کہ من و نو در ایام تحصیل با ہم رفیق بودیم و مرا با نوحی رفاقت بود چو ایدن من بنامدی حاجے  
 کر باسی سکوت کرد و حجتہ الاسلام در جواب گفت کہ چون حاجے کر باسی از شاگردان کسی است کہ  
 بتلاذہ اش گفتہ است کہ اگر یک شہا با اخبارین مجالست و معاشرت کند عاقبت از ان چہت



عاجی بدیدن شایان میرزا محمد گفت که اکنون مسئله بیان آمد اگر حقوق با حقوق تعارض کنند کدام یک مقدمند میدانم که حقوق مقدم است و بر طبق مدعی خود حدیثی ذکر فرمود میرزا محمد در سندان حدیث قدح نموده و در عربیت و الفاظ آن چند ایراد وارد آورد پس از آن اختیار کرد که حقوق مقدم است و بر طبق مدعی خود چند حدیث با سند از کتاب کافی آورده حاضرین کت شد و در زمانی شیخ جعفر نجفی اعلیٰ الله مقامه وارد طهران شد و میرزا محمد نیز در طهران بود و شبها که اعیان شیخ را بصفیافت دعوت نمودند میرزا محمد نیز دعوت میکردند و میرزا محمد با شیخ مکالمه میکرد و چون مهارت شیخ در علم منقول بود و میرزا محمد را جامعیت و تسلط در مناظره وجدل بود لذا میرزا محمد در انظار نامس شیخ غلبه نمود و اوقات بر شیخ تلخ داشت پس شبی از شبها شیخ نهایت تغیر میرزا محمد نمود که باین کلمات و ایه بر عوام امر را مشبه میسازد و سخنان فاسد خود را در ظاهر نیت میکند و او بیان مسلمانان فاسد میسازد میگوید اکنون اگر روز استخفی است صبح وقت ظهر من و تو در بیرون درگاه بباید میرویم تا هر کسی که حق است از مبطل میریزد و پس صبح آن روز میرزا محمد تقدم ورزید و به بیرون دروازه رفت و جمعیت بے اندازه آمدند و میرزا محمد نماز ایستاد و جمع بسیار با او اقتدار کردند ناگاه شیخ در رسید و نماز ایستاد جمعیت همه در عقب شیخ رفتند و نماز جماعت در پشت سر شیخ ایستادند پس میرزا محمد بتعجیل نماز را تمام کرد و بلافاصله بشهر مراجعت نمود و بمباده نامیستاد -

### در حکایت آوردن میرزا محمد سر سردار روس را

باید دانست که بمباده در فصل میان حق باطل بسیار موثر است اما با تحقق شرایط آن و در اصول کافیه اخبار بسیار در بمباده کیفیت و شرایط آن مذکور است و از واقع غریبه اینکه در زمانی از از سنه مرحوم فتح علیشاه دولت روس با سلطان ایران نجاصت آمد و اشپنتر سردار لشکر روس شد و قبه و باد کوبه را گرفت و عازم شهرهای ایران شد و هر شهر که میرسید فتح میکرد و فتح علیشاه را اضطراب بسیار حاصل شد و میرزا محمد اخباری و ران زمان در دارالخلافه طهران اقامه داشت پس میرزا محمد نیز وقت فتح علیشاه رفت گفت من سر اشپنتر را در چهل روزه برای تو بظهران حاضر میسازم مشروط باینکه نسیب مجتهدین را منسوخ و مسزوک سازی و بنیخ مجتهدین را قلع و قمع نمائی و نسیب اخباری را در بلاد ایران رواج دهی فتح علیشاه قبول کرد پس میرزا محمد یکسایه زمین بختم نشست و بختم آید اگر کرده وقف بشرطیکه در میان ایشان متداول بود شروع نمود و ترک جوانی کرده و صورتی از موم درست کرده و در اثنا زشمیر میکردن این صورت نواخت چون روز جمعه شد فتح علیشاه بسلام عالم

تشت و بد اثری از سر اسپنچر پدیدار نگردید متغیر بر میرزا محمد شد و فراموشی و فرسادی که او را حاضر سازند  
 میرزا محمد از ختم بیرون آمد و حیوانی خورد و در آمدن بنزد سلطان مسامحه و مسامحه و مساوقه نمود  
 تا اینکه سلطان دوسته فرآش بر عقب یکدیگر برای احضار میرزا محمد فرستاد پس میرزا محمد به تاسی  
 روانه شد و چنان آمد که سر اسپنچر و میرزا محمد بیک فعه وارد مجلس سلطان شدند و بیان کردند که درنگران  
 حکمران انجا در زمان محاصر اسپنچر را بگوشه میدان خواست که تنها با یکدیگر در امر اصلاح مکالمه کنند  
 پس اسپنچر با یک نفر و انجا کم با یک نفر هم رسیدند و نشستند و انجا کم فوراً طبا پنجه بر او زد و اسپنچر را نشان گلوله  
 ساخت و فوراً سرش جدا کرد و لشکرش چون سردار را گشته دیدند فرار کردند پس سر سردار روس را  
 برای سلطان آوردند سلطان بسیار تعجب گشته میرزا محمد معروض داشت که ما بوعده خود وفا نمودیم  
 اکنون شما نیز بوعده وفا نماید سلطان با امانت دولت در این باب مشاورت نمود و اعیان دولت  
 معروض داشتند که مذسب مجتهدین مذسب است که از زمان ائمه اهل الان بوده بر عقد و مذسب  
 اخباری مذسب تا در ضعیف است و زمان اول سلطنت قاجار است مردمان را نمیتوان از مذسب  
 برگردانید و این شاید بایه اختلال حال و دولت سلطان شود و مردمان بر سلطان شورش  
 نمایند علاوه بسا باشد که میرزا محمد از شمانقاری پیدا کند و با خصم شامانقاری نماید و با شامانقاری  
 نماید که با اسپنچر روس بنود مصالحت است که با و خرجه داده و معذرت از او خواسته حکم فرمایند  
 که اعتبارات عالیات رفته در انجا با سکنی نماید که وجود چنین کسی در پائی تحت مصالحت دولت  
 نیست پس سلطان از میرزا محمد معذرت خواسته و با و خرجه داده و او را روانه اعتبارات عالیات ساختند

در مجادله میرزا محمد اخباری با قاسد علی

چون میرزا محمد اعتبارات عالیات مشرف شد بنحزمت اقلید علی مشرف شد و مسئله نزاع میان اخباری  
 و مجتهد در میان ایشان شد اقا سید علی فرمود که من با تو مباحثه و مجادله میانیم بشرط اینکه کماله  
 و مقاوله تمام شود و پائی نوشتجات و ارسال رسایل بیان نیاید میرزا محمد قبول نمود پس نظر کردند  
 و اقا سید علی بر میرزا محمد غلبه نمود پس میرزا محمد به کانظین رفت و از انجا رساله در این مسئله در رو  
 بر اقا سید نوشت و برائے او فرستاد و بد چون رساله را دید قبول نکرد و گفت که قرار میان من و تو  
 بمکالمه و مقاوله و مباحثه بود نه بمکاتبه و مراسله اکنون نیز اگر شخصی وارد حاضر شود و با من مکالمه  
 کند تا او را ملزم سازم و میرزا محمد در علوم غریبه مربوط بود و در انساب عرب مهارت داشت  
 و میگفت العیاذ بالله که شیخ جعفر نجفی از نسل بنی امیه است و چون شیخ جعفر وفات کرد و اهل خون

مطروود این عبارت را گفت که مات انحریر با محاریر چون مرض شیخ از ارض خا زیر بود که خلق و گلشن  
 و گردنش و دم کرده بود پس افعال شنیعه از او صدور یافت که علماء عبات او را تکفیر نمودند بسبب  
 احوال شنیعه و سحر کردن پس حکم بقتل و شمشیر چون خواستند که بنجانه اش در آیند دیدند که خانه در  
 ندارد بسبب سحر که کرده بود پس در آنجا راه شکافتند و او را یافتند و کشتند مولف کتاب گوید  
 که اخباری اگر قاصر باشد عیبی ندارد و اگر مقصر باشد فاسق است و اگر العیاذ بالله مجتهدین یا تکفیر  
 کند کافر است و ما رو اخباری را در کتب اصولیه بیان نمودیم مانند تعلیق بر قوانین و منظومه اصول فروع  
 کطایبیرزا ابوالقاسم بن حسن جیلانی عالم علیم دقیق طور تحقیق و علم تحقیق علامه فحماه مقنن قوانین  
 با روح مناجیح صدق و یقین حاج میرزا سر غنایم دارین قدوه علماء عالمین و اسوه فقهاء در این  
 رئیس دنیا و دین از حد اهل زمان و اوره متورعین مع علم و فقه معاصرین رئیس امامیه و والد میرزا  
 مزبور اخوند ملا حسن بود که از اهل شفقت از محال رشت بود پس ملا حسن برای طلب علم بسوی اصفهان  
 مسافرت نمود و در خدمت دو عالم میرزا حبیب الله و میرزا هدایت الله که جدا در می میرزا بود پس این  
 دو عالم بامر سلطان برای ترویج امور شرعیه و اجراء قضایا و حکم میان مسلمانان بقریه چا پلاق  
 آمدند و در آنجا ستوطن شدند و ملا میرزا همراه ایشان آمد و دختر میرزا هدایت الله تولد یافت و ملا حسن  
 عالم و فاضل و جامع بود و کتابی تألیف کرده که بر روان کشکول شیخ بجای است و مشهور بزهد  
 و عبادت بود و میرزا در بدو حال در نزد والد ماجدش بعلوم ادبیه اشتغال داشته از آن پس  
 در اصول فقه خدمت آقا سید حسین خوانساری که ذکر او خواهد شد -

### در کیفیت تحصیل میرزائی

سید حسین از اعظم فقهاء العصر و از مشایخ اجان و صاحب ساله در علم رجال است از آن پس  
 میرزا بجانب عبات عالیات مشرف شد و در خدمت استاد الاساتید موسس بلاتانی آقا محمد باقر  
 بجایان بنام اشتغال تا اینکه از او اجان گرفته در بدو حال با فقر و فاقه بود و استادش  
 آقا محمد باقر صلوة و نیابت بنفسه ننمود و وجه از میرزا میداد که صرف خود نماید و بفرغ عالی تحصیل  
 علم کند معروفست که میرزا بعد از وفات آقا محمد باقر به کربلا رفته اول بدر خانه آقا محمد باقر رفت  
 و آستانش را بوسیده از آن پس زیارت امام علیه السلام مشرف گشت بمحلای میرزا بعد از رحلت  
 از تحصیل بوطن پدرش که یکی از قرای چا پلاق و سعی بدره بانع بود آمد لیکن فقریه کوچک  
 و ابواب معاش نیز بر میرزا تنگ ستوطن شد بقریه قلعه بابواز قرار چا پلاق و بانی حرکتش حاجی

محمد سلطان شد و او یکی از اعیان و ارکان چاق بود و او را کار او اهل ثروت و عبا بوده و نهایت متدین و محسن میرزا و محبا و بود و طالب علمی نبود مگر دو نفر یکی برادر حاج محمد سلطان که مسمی میرزا هدایت الله بود و علی در سخنان پیر حاجی طاهر خان و این دو نفر در نحو و منطق خدمت میرزا اشتغال بقرائت داشتند و شرح جامی و حاشیه طالع عبد الله را نزد میرزا خواندند و اهل آن قریه قدر میرزا را نمی دانستند معروفست که طای و دهقانی همیشه در مقام سخنان میرزا بود روزی پنجوازش او اهل و جمع شدند میرزا را خواستند و آن طای و دهقانی با اهل قریه گفت که شما میرزا بگوئید که ما را بنویسد ایشان میرزا تکلیف باین معنی نمودند میرزا فقط ما نوشتیم که میم و الف و راء می باشد پس طای و دهقانی شکل ما را در صورت آنرا نوشت که سرش گنده و دنباله آن باریک و کشیده پس با اهل قریه نشان داد که شما ملاحظه کنید که شکل ما همین است که من نوشته ام و یا است که میرزا نوشته است چون ایشان از اهل سواد نبودند نوشته ملا را ترجیح دادند میرزا زیاد متاثر شد تا کار بجائے رسید که روزی دو نفر به نزد میرزا آمدند و گفتند که ما فعده داریم احدی را بردیگری ادعا کرد که حدیثی از او صادر شده معنی علی منکر بآمده میرزا چون کار بر این منوال دید گرفت و دست بر آسمان برداشت که خداوند اذنت مرا بیش ازین نخواهی سکنی در دیهات همین خاصیت را چنانکه گفته اند مرغ دم سوی شهر و سر سوی و و مران مرغ از سر او به و طای و دم در شنوی گفته ده مرده مرد را حمن کند مرد را به عقل و بی دین کند -

### مسافرت میرزا با صفهان شیراز

مجدد میرزا انجا بدار السلطنه اصفهان مسافرت نمود و در مدرسه کاسه گران چند از نامزادگان گذرانید پس بعضی از علماء دنیا که آثار رشت را در آن بزرگوار دیدند با او احانت نمودند پس میرزا بجانب شیراز مسافرت کرد و آن زمان سلطنت باکریم خان زند بود پس مدت سه سال با سه سال در انجا اقامه داشت و او را شیخ عبدالمحسن یا پیرش شیخ مفید احانت نمود و مبلغ هفتاد تومان یاد و بیست تومان علی اختلاف حکایتین با او دادند پس میرزا ان نخواه را گرفته با صفهان مراجعت کرد و چون اسباب اجتهاد نداشت -

در خریدن میرزا کتب را بخت

پس بعضی از کتب استدلالیه و کتب لغت و کتب احادیث بتیاع نمود گونیکه در آن زمان

کتاب را بمن میفرستند و من بوزن شاه که معادل دو من سیر بز بود به تومان معامله و داد و ستد نمودند و چون دیدن و دایه این از من به ان جریان یافته که با بیع کفشی میزان بیع را نگیان ترازنگ و زن منماید هذا میرزا کتاب خرید و برای نقل میزان کتاب روضه البهیة که شرح لعه و مشقیه است بر بالایی کف کتب گذشته که کف کتب نگیان تر شود پس از آنجا بقریه بایو مراجعت نمود و بعضی از طلا ببقعه و اصول در نزد ان جناب اشتغال داشتند لیکن چون بلد خالص از علماء و فضلاء و مشتغلین بود و امر معاش نیز بر او مضیق و اهل بوادی بحبت عدم ادراک و عدم تمیز میان حسن و قبح لذا ان جناب بسوی بلده طیبیه قم انتقال فرمود و در آنجا از برکت فاطمه علیها السلام و نظر مضمون فان مع العسر یسرا ان مع العسر یسرا و فوائی خیراتها و یابے التدا ان تیم نوره و مضمون خیر شحون ان التدا لا یضیع اجر المحسنین خلاق عالم او را وسعت در روزی و علم و اعتبار و مقبولیت در انظار انبار روزگار کرامت فرمود و در آنجا اوقات خود را منحصراً در تالیف و تصنیف و مقابله و تدریس و جو به افتخار و نماز جمعه و جماعت و ارشاد علائق فرمود -

در قفا و ای غریبه سیرزا

و از جمله قفا و ای او حرمت کشمش مطبوع است و جایز میدانست که مقلد برای مجتهد خود مرافقه نماید و از او چند ذخیره باقی مانع که یکی از آنها روجه ملاسدا تدر برو جروی بوده و دیگری روجه ملا علی برو جروی است -

در مدفن میرزا و مشایخ اجازات

و مدفن در قبرستان بزرگ قم و مقبره فاضله دارد و این فقیر مولف کتاب در سنوات قبل مدتی در قم اقامه داشتم روزی در میان مقبره میرزا تدریس کتاب تو این اشتغال داشتم و همان کتاب بروی قبر مبارک میگذاشتم رضی الله عنه و از جمله مشایخ اجازة ان جناب اقا محمد باقر جعانی است و بعضی دیگر که در اجازة اقا سید محمد باقر اسی از آنها سابقاً ذکر گردید

در تالیفات میرزا اتمی

و اما تالیفات ان بزرگوار بسیار و مقبول نظارت از جمله تالیفات او کتاب تو این الاصول و در دو مجلد تقریباً بیت و پنجاه بیت است و ان کتاب بمصار و اعصار و مقبول انظار فضلاء روزگار و دارای افکار و بکار و اصول را پیش از او بان وقت و مناسبت نوشته اند و اکنون



مدار تدریس و تدریس علماء امامیه بران کتاب است اگر چه معروفست که در دو آرزو هزار  
 غلط لفظی بر کتاب قوانین گرفته اند لیکن ان جناب در ضمن تالیف ان کتاب در دریای فکر غوطه در و  
 تدقیق و تجربه لفظ بنوده و از مرحوم حاجی ملا محمد صالح برغانی شنیده ام که میگفت اینکه میرزا نقد  
 در تالیف کتاب قوانین فکر کرده که ثقل سامعه بهر سانه بود گویند که حاجی ملا احمد زراتی در سنج  
 چون بود وی بر میرزا نوشته لهذا میرزا حواشی منبر بر قوانین نوشت در دو دور او را مندرج ساخت  
 و ان حواشی منبر یک مجلد است و علماء که بعد از میرزا آمده اند رد و بسیار بر قوانین نوشته اند  
 مانند شیخ محمد تقی در حاشیه معالم و برادرش شیخ محمد حسین در فضول و حاجی کر باسی در اشارات  
 و اسما و مولف در ضوابط و حاجی ملا احمد زراتی در سنج و شیخ مرتضی در رسائل خود لهذا این  
 فقیر مولف کتاب تعلیقه بر کتاب قوانین نوشته ام و از اسمعی ساختم بحاکمات بین الفضلاء السبعه  
 در چند مجلد و بسیار از ایرادات این فضلاء را مرتکب شدم با تحقیق حق و از جمله تالیفات میرزا شرح  
 بر تندیب الاصول علامه است و این فقیر ان کتاب را ندیده ام ولیکن شنیدم که ان کتاب بهتر از  
 قوانین است مولف گوید که اشتها ریب مصباح کامله اطمینه است که اکثر ان حکم و مصالح بر ما مخفی  
 است زیرا اینکه صفاء نفس و خلوص نیت را غالباً در ان مدخل است چه کتاب مدارک بر تحقیق مدارک  
 لیکن از صفاء نفس مشهور گشته بجهت زیادتی خلوص نیتی که ان بزرگوار داشته و کذا کتاب  
 مرشد العلوم که فارسی و فتاوی است و کتاب عنایم الایام در فقه و همان عبادات را در ان کتاب  
 نوشته است با جمیع اقوال و استدلال و تحقیق حق و فروع و کتاب مناهج الاحکام که در فقه است  
 و کتاب معین الخواص که مقصود بر فتاوی است و در عبادات است و کتاب اجوبه المسائل در حسیله  
 که هر مجلد ششتم است بر تمام کتب فقه از طهارت تا دیات با استدلال در اغلب مواضع و جلد سوم در  
 سوالهای متفرقه است از علوم متفرقه و رساله در وقف و رساله در ما ارجح ما وافی ملک و رساله  
 در عموم لاضرر و غیر ذلک من الرسائل الکثیره و کرامات انجناب بسیار است لیکن بالفعل در نظم نموده است  
 یکی از دختران میرزا را حاجی کر باسی برای پیشش تا محمد مهدی خواستگاری کرده در جبال کناح  
 در آورده و الله بعلم که مقصود حاجی چه بود البته انحال مسلیین با بدجل بر صحت نمود و لاستیما انحال  
 رؤسار دین و بزرگان شریعت سید المرسلین -

و رو و اخوند ملا علی میرزا می قتی

گویند که اخوند ملا علی نوری شنید که میرزائی قتی او را تکفیر کرده اخوند بلا فاصله سوار و نجان میرزا آمد

با چکر در سخن سرای ایستاد گفتند که پیشین گفت که من با شیخ اعتقاد خویش ننمایم نمی شنیم پس میرزا بیرون آمد و خود نشست و گفت اعتقاد من نیست چه بسورت دارد میرزا فرمود که خوب است و من شمارا تحفیر نکردم و مردم دروغ گفته اند -

ل شیخ جعفر بن خضر نجفی عالم اذخر و استناد اکبر و مظهر سیم فقط است و جلالت و متاع فلک زادت و تفاوت و نقاوت و رئیس رباب عبادت و فذلک صاحبان کرامت نادره زمان و اجوبه دوران و انعطاف و هر خوان است انصاف اینکه در احاطه بفروع فقهیه از طهارت تا دیات و تکثیر فروع از زمان غیبت معصوم تا این زمان در تحت قبه فلک فرمانند شیخ جعفر فقیهی با پدر دایره وجود گذشت از او گذشته در تفریح و فهم حکم شهید اول است چنانکه خود فرمود الفقه باقی علی بکارت لم یست احد الا انا و الشیخ ولد فی موسی یعنی نفعه خود به بکارت خود باقیست و کسی بکارت او را نگرفته مگر من و شهید اول و فرزندم شیخ موسی و هر که بخواد که اینجانب را و انکشاف یابد رجوع کند بکتاب کشف العظام شیخ و سایر تالیفاتش و هر که بخواد تصدیق یابن سخن بالنسبه بشیعه نماید رجوع کند بکتاب قواعد شهید که در قواعد کلمه فقهیه نوشته است و اینجانب کتابخانه خود را وقف نمود بر ائمه اولاد ما تسلوا و تعاقبوا پس از شیخ ولد اکبرش شیخ موسی بجای شیخ نشست و تدریس کرد و بحق که فقیهی بود فرید و وحید و تالی و ثانی پدرش بود و تحقیقا اینکه از او نقل نموده اند در غایت متانت و وقت و چون شیخ موسی عالم فانی را و داع کرد پس دوم که شیخ علی باشد بجای پدر نشست و تدریس و تالیف بسیار در عروه ان بزرگوار تحصیل اشغال داشتند و او را محقق ثابت نامیدند و ان جناب در تاسیس قواعد کلمه و استحکام انعام دوم النیظ و در تفریح فروع مانند بزرگوار و حید اعصار بود چنانکه شاید بر این مدعی کتاب عناوین است که از تالیفات سید فتاح بن علی مراغنی است و او از شاگردان شیخ موسی و شیخ علی است و کتابش مقصود بر تاسیس قواعد کلمه فقهیه است و تبیین ان را مابده و مواقع جریان انحاء و تفریح فروع و ان کتاب بهتر از قواعد شهید است چه قواعد شهید دارای قواعد کلمه و تفریح است لیکن قواعد را مابده اثبات نکرده بلکه بحکم و مصالح انجام داده و کتاب عوائد عابجه ملا احمد نراقی اگر چه دارای قواعد کلمه است اما چند منقصت دارد اول اینکه تفریح فروع ان کتاب کم است و چندان فروع ندارد و دوم اینکه جمیع قواعد را متعرض نشده بلکه گویا دارای نصف قواعد کتاب عناوین است سوم اینکه سایر دقائق فلسفیه کرده و اکثر قواعد معروفه را که موروثه از اسلاف اشراف فقهاء است

تدقیقات فلسفیه از دلالت انداخته و از مذاق نقابت و فهم عرفی و در افتاده چنانکه بعضی اصحاب  
 در اصل برائت و استصحاب و حجت ظن تدقیقات فلسفیه بسیار کرده و از مذاق فهم عرف بدو  
 افتاده و در قواعد فقیهیه نیز چنین رفتار کرده مجلد کتاب عناوین در این باب بسیار از کتب ترا  
 دارد و چه قواعد بسیار ذکر کرده است حکام آن قواعد باوله بسیار نموده و تفریح فروع بسیار  
 کرده و از مذاق نقابت و فهم عرف در اوله لفظیه بدور نیفتاده و اکثر تحقیقات آن کتاب  
 از معروف شیخ علی است و برخی از شیخ موسی است چنانکه صاحب عناوین همین مضمون اقرار دارد  
 در افتخار شیخ علی همین است که صاحب فخر را طول فقیه کامل است -

در معارضه شیخ حسن و شیخ علی

و حلیم اقا سید ابراهیم که در تحقیق و تدقیق او عدل زمان بودند هفده ماه در مجلس درس شیخ  
 نشسته و انقاس قدسیه اش افتاده نموده احاصل چون شیخ علی حسب الوصیه بجای پدر تدریس  
 اشتغال نمود شیخ حسن که برادر کوچک بود به شیخ علی گفت که وصیت پدر آنست که هر یک از اولاد  
 که افقه است بجای او بنشیند و تدریس کند و من افقه از تو میباشم شیخ علی در جواب گفت که درین  
 باب منازعه ما صواب نیست و من قطع این مشاجره را بنحوسن خواهم نمود پس من از نجف بکر بلائیم  
 و تو بجای پدر بنشین اگر طلاب در نجف مانند و بدرس حاضر شدند پس توافق خواهی بود پس شیخ  
 حسن قبول این معینه کرد و شیخ بکر بلا آمد و طلاب مجلس شیخ حسن را شکستند و بکر بلا آمد و مجلس درس  
 شیخ علی حاضر شدند چون شیخ حسن حال را بدین منوال دید بکر بلا آمده و برادرش شیخ علی را  
 بنجف برود و بجائے پدر نشاند و خود بجله رفته جنیدی را در آنجا اقامه داشت و در عده مسجدی بود  
 که شیعیان در همان نماز میخواندند و شیخ حسن امامت میکرد و مردان چندان جمع نمیشدند بلکه ما تون  
 بیشتر با همه از جماعت نسوان بودند پس روزی وقت ظهر شیخ حسن مسجد رفت و در آن روز صفوف  
 جماعت بزمان انحصار یافت و هیچ مردی جز ایام حضورنداشت پس شیخ نماز ظهر را ادا کردند  
 از آن پس در میان صفوف صدای حدی بلند شد شیخ دستها را آسمان برداشت و عرض کرد  
 که خداوند امریدیدید که زن است انم در میان نماز اعدا شد حدی کند پرنانی گشت که شیخ علی وقت  
 نماز

در وصایای شیخ جعفر

مولف کتاب بکر بلا شرف و در خدمت استاد حاضر میشدیم و خودم شیخ علی ملاقات نمودم پس  
 شیخ حسن نجف آمد و بحسب وصیت پدر بجای او بنیست و تدریس اشتغال نمود و شیخ جعفر وصیت کرده

بود که هر شب مقدار معینی طبع طعام مهیا کند و اولاد و اجناد در آنجا جمع شوند و در آن وقت دعا  
 ان تا بقدر دو ساعت با یکدیگر بساطت کنند و تا اکنون همان معامله بر پا و آن مذاکره بر جا است  
 و این وصیت نهایت محسن است چه باعث آن میشود که همه فقیه شوند چنانکه طایفه شیخ جعفر همه از  
 ذکور و انماش فقیه میباشند و همچنین وقف کتابخانه بانقعه اولاد نیز حسن است و فقنا الله تعالی لامثال  
 ملک الوجود ایا بلکه این فقیر نیز کتب خود را وقف بر اولاد ذکور ما تقابوا نموده ام و میخواهم مکی هم  
 برای کتابخانه وقف کنم و تولیت بانقعه اولاد باشد و فقیه الله تعالی لذک و شیخ حسن فقیه  
 کامل بوده و این فقیر مولف کتاب چند بر این مجلس است شیخ حسن حاضر شدیم و با عقا و مرقعات  
 او پیش از فقاهت شیخ محمد حسن بود بلکه شیخ حسن را جامعیت و اصول و غیر آن هم بود و در حد بل بد  
 طولی داشت و شیخ حسن حکایت میکرد که مرعوم شیخ جعفر را عادت بر آن بود که هر شب در وقت سحر  
 بیدار بود و می آمد بدر خانه و عیال و اطفال را جمعاً پیدار میکرد که بر خیزید و نماز شب ادا کنید  
 پس همه بر می خواستند و من طفل بودم و خواب بر من غلبه میکرد چنان بدر خانه که منزل من بود می آمد  
 و فریاد میکرد که بر خیز من همان افتاده میکنم و نصالین یا الله اکبر یکمین مشغول نماز میباشتم پس او  
 خاطر جمع میشد و بر میگشت و من بخواب میرفتم و در سالیکه سیر علی محمد باب طلوع میکرد قرآن جلی خود  
 را همراه و و نفر بولایت عربستان نیز بعضی از اصداق خود فرستادند و نفر در بغداد وارد شدند  
 پادشاه بغداد اطلاع پیدا کرده قرآن را از ایشان گرفت و آن نفر را حبس نمود و قصاص و افتدیان  
 و مفتیان عامه را جمع ساخته و بر این قضیه ایشان را اطلاع داده ایشان فتوی نقل از آن دو  
 نفر دادند لیکن چون آنها عجم بودند خواست که قتل آنها باستحصار علماء امامیه نیز باشد و علماء امامیه  
 با علماء عامه مناظره کنند -

### در مناظره شیخ حسن و آقا سید ابراهیم با علماء عامه

و از آنجا که مرعوم شیخ جعفر و اولاد و اعقاب او را در بلاد عرب مطاعتت و ریاست عامه بود  
 چنانکه ایوم نیز چنین است و مقدم بر همه علماء میباشند تا شیخ حسن که در آن انقعه بود پس پادشاه تحت روانی در نجف است شیخ حسن قوی  
 استاد هم آقا سید ابراهیم بکر بلا فرستاده و این دو بزرگوار را احضار کرده پس روزیکه خواستند  
 اجلاس شود و علماء عامه و خاصه حاضر شوند و مکالمه نمایند پس در اول علماء عامه و مفتیان و  
 افتدیان حضور یافتند از آن پس شیخ حسن و آقا سید ابراهیم نیز در جنب شیخ حسن قرار گرفت  
 پس سلسله را عنوان کردند علماء عامه گفتند که این قرآن بدعت و او زنده اش مبدع در دین

و مقصد فی الارض باشد و نقلش لازم است شیخ حسن گفت که این کتاب قرطاس است اولاً عمل بالقرطاس  
 عالم بر عدم اعتقاد کتاب و عدم لزوم اعتقاد صاحب کتاب بان کتب است و امام مکتب در آیه  
 فلیکتب بیکم کاتب و اطلاق در آیه و لیکلم و لیتهم محمول بر آن است که صاحب کتب چون خط خود  
 بخویش آید و علم حاصل شود و شهادت خود را ادا کند نه اینکه کتب بنفسه حجت باشد و این دو نفر  
 که آورده این کتاب می باشند عالم نیستند بآنچه در او است و مطالب آن را اعتقاد ندارند که این  
 ایشان را احضار و اعتقاد ایشان را استفسار نمایند پس آن دو نفر را احضار کردند و اعتقاد  
 ایشان را استفسار نمودند ایشان گفتند که ما را آنچه درین کتاب ثبت است خبرت و آگاهی نیست  
 و اعتقاد ما اعتقاد عامه مسلمانان است پس شیخ گفت که قتل ایشان چگونه رواست و ایشان  
 رسول بوده اند و اقامت ابراهیم نیز در این احکام تصدیق شیخ حسن نموده و اقامت ابراهیم نهایت  
 جبین داشتند و بسیار مراعات تئیه مینمود پس پادشاه این کتاب را گرفت و آن دو نفر را محض  
 ساختند و بدایا بسیار بشیخ و سید اعطاء نمود و از آنجمله با قاسم ابراهیم ساعتی داد که مبلغ شصت  
 تومان بقبضت درآمد و با عزاز با تحت سید و شیخ را بکریلا و نجف روانه ساخت -

### حکایت ابن علوسی که از علماء عامه بود

ابن علوسی از مشاهیر و فضلاء عامه در بغداد بود و با آنکه در اقلای در بندی صداقت بسیار  
 و مکر را خود بخانه او میرفت و در اینجا آقا سینه نمود روزی پادشاه در یکی از حجرات کاظمین نشسته بود  
 و ابن علوسی هم با او بود و میرزا محیط نامی که برادر مداح حسن کوبه بود و از شاگردان حاجی سید کاظم  
 بوده و برای پادشاه تئیه مینمودند از قضا بانی اتفاقیه شیخ حسن بزیارت کاظمین رفته بود  
 چون از حرم برآمد شنید که پادشاه در یکی از حجرات نشسته است خواست که بیدین پادشاه رود پس بن  
 نزدیک رسید که برای پادشاه تئیه مینماید شیخ پیش ز رفت و از پانجام مراجعت نمود و ابن علوسی  
 شیخ را دیده بود و ابن علوسی از میرزا محیط سوال نمود که شیخ شما چرا مراجعت نمود میرزا محیط گفت  
 که در مذہب او تئیه جایز نیست ابن علوسی گفت مگر شیخ شما قرآن بخوانده که در سوره جمع خداوند  
 عالم میفرماید قل ما عند الله خیر من اللہ و من التجارة چرا زین کلام متفاد میشود که در لہو خیرتی  
 و حسن است اگر چه ما عند الله حسن و بهتر از لہو است چه خیر فعل تفضیل است و افضل و تفضیل است  
 بر مشارکت مفضل و مفضل علیه منہ و حاصل فعل پس میرزا محیط از جواب عاجز آمده و مولف کتاب  
 تحقیق این جواب را بچند وجه در کتابت الکلمات العلوم نوشته ام و در تفسیر هم در مجلد اول بدان



امارت نموده ام و یکی از ان روجه این است مجرد از معنی تعقیبیت باشد و اگر کتاب این روجه قائل از تکلف و صعوبت نیست و چه دیگر اینکه این حسن نسبت با عقاید مخالفین و کلام جائی مجرای مصلحت چون مخالفین را اعتقاد بر حسن لھو بوده غیر ذلک من الوجوه و در این مقام سوائے دیگر نیز وارد است کہ چرا و اول خدائی تعالیٰ تجارتی را مقدم داشت و در آخر طوراً مقدم داشت جوایش بچند وجه است یعنی اینکه انیظام از ترقی از ادنیٰ به اعلیٰ است و غیر ذلک من الاجوبہ -

### در شیخ ابن علوس

لیکن ابن علوسی در زمان وفات و احتضار گفت کہ بعد از وفات من بلافاصلہ وصیت نامہ کہ نوشتہ ام و در زیر سر من است بر آورده بدان عمل کنسید پس از وفات او وصیت نامہ او را بیرون آوردند نوشتہ بود کہ من شهادت بوجدانیت خدا و رسالت ختم النبیین میدهم و اعتقاد دارم بخلافت بلا فضل ابرہہ منین علی بن ابی طالب و یازده فرزند او جمیع ما جاربہ البنی حق صدق و مطابق واقع است و مرا پنج شیعہ غسل دهند و کفن کنند و نماز و دفن کنسید بعضی گویند کہ اخوند ملا آقائی در بندی او را شیعہ ساخته و اللہ العالم و شیخ حسن کتابی مستقلاً در فقہ تالیف فرمودہ فی الحقیقت کتابش مرغوب و مشتمل بر فروع بسیار است کہ این فقیر در اوایل کتاب صوم کہ تالیف میکردم مجلد صوم کتاب شیخ حسن از جمله اسباب کار من بودہ و از جمله قفاوانی او است کہ غلیان کشیدن مفضل صوم است و عبارتش نسبت و لا باس بدانان اشباک و آن بزرگوار در سال وفات استاد م آقا سید ابراہیم مرصع با وفات نمود رضی اللہ عنہ و پس برادرزادہ اش و زوج دخترش شیخ محمد بن شیخ علی بجائی شیخ جعفر نشست و او نیز در فقہ محارت داشتہ پس از وی برادر شیخ مهدی بن شیخ علی بجائی ایشان نشست پس از او کہ درین ازمنہ باشد شیخ جعفر بن شیخ علی کہ معروف بہ سہمی الشیخ است بجای ایشان نشست و مشغول بتدریس است و او نیز فقیہ و سہمان طایفہ ذکور او انا ثاقبہ میباشد نہجو کہ عوام ایشان کہ پیچ درس خوانند و پیچ عربیت ندارند فقیہ و مہارت در مسائل فقہ دارند و فقہ اللہ و ایاک

### در روز و نعلش اخوند ملا علی نوری و استقبال شیخ علی

در زمانیکہ ملا علی نوری وفات کرد حسب الوصیت نعلش او را بہ نجف شرف آوردند و چون کسی کہ مشہور و معروف باشد بخوابند کہ نعلش او را در شاہ شرف طواف دهند خادم و مباشرین این اعمال نخواہ زیاد میگیرند لہذا نعلش اخوند را بنحویکہ شناسند یا نعلش دیگر بر استری محمول کنند و در نجف اخیر شیخ علی بن شیخ جعفر رسید ان بزرگوار با جمعیستی بسیار از علماء عظام و خواص و عوام با علم سیاہ

باستقبال بعثت اخوند ملا علی نوری ستانف و علم کرد که در شهر نجف بازارها بستند چون بر سرش رسید  
 پرسید که نقش اخوند کجاست گفتند همین نقشه است که عدل نقش دیگر و بر بالای استریت شیخ بسیار  
 معیشت و گفت که آقا سید محمد باقر با همه آن دولت نتوانست که با نقد تومان مایه گذارد که نقش اخوند را  
 با معرفت و با عزت وارد عبات نمایند عجماً حکم کرد که نقش را بر زمین گذاشتند و فرستاد از نجف تا بوی  
 را که مختص نجف بود و اقوام شیخ جعفر بود آوردند و اخوند را در میان آن گذاشتند و شیخ علی تا بوی ترا  
 خود برداشت و پیاده آمد و حکم کرد که اهل شهر بسته دست به استقبال می آیند و تا بوی ترا بر سر دست  
 بحرم برزند بعد از طواف حسب وصیت در کفش کبرج انجناب دفن نمودند و مولف کتاب هم قبر او را زیارت  
 کردم و اخوند ملا علی استاد مرحوم والد ماجدم بود و این فقیر کوچک بودم روزی خانه آدم دیدم  
 مرحوم والد هم گریه میکند و عزاداری بنیاید پرسیدم سبب چیست گفتند خبر وفات استادش اخوند  
 ملا علی نوری رسیده و والد هم من فرمود که مرا سیل آن بود که اخوند نوری در حیاطه باشد که تو بزرگ  
 شوی و در خدمت آن جناب استفاده نمائی و مامول من بمحصول موصول نشد و همیشه والد هم وصیت  
 میکرد که طب درس بخوان زیرا که من خوانده بودم و پیشان شدم بلکه معقول درس بخوان و این فقیر وقتی  
 با صرار بعضی کتابی در طب در نزد میرزا احمد ترککانی ساکن طهران دیده و وسطای بی بکجه او میرفتم از آن  
 پس نظر بوضع ترک کردم و در بدایت حال بعضی از کتب حکمت را دیدم از آن پس ترک کرده بمنقول برداشتم  
 و در آخر کار باز در حکمت تدریس نمودم گویا بوضعیت والد امثال نموده باشم عجماً شیخ جعفر نجفی در فقه و تفریح  
 و تطبیق فقهش الفاظ کتب و سنت را با فهم عرفی بی نظیر بوده بلکه از ائمه در میان فقهار ما چنانچه از  
 کتب ایشان استنباط کردیم تا بحال مانند شیخ جعفر و شیخ و شهید اول کسی نیاید و بجز در فقه بر سه قسم است  
 اول تاسس فقهیه و استدلال بر اینها و احکام و اتقان آن قواعد و در این باب شیخ علی و استاد مولف  
 کتاب حاجی ملا احمد زراقی گویا منحصر بودند و دوم تفریح کردن و احاطه بمسائل فقه و تطبیق فروع  
 بر قواعد و در این مقام مانند شیخ جعفر و شهید اول گویا کسی نیاید سوم تحقیق مسایل فقهیه که در مقام  
 استدلال فتوی را در هر مسئله سبب کثیر اوله بدیهی کنند و در این مقام مانند موسس بجانانی  
 آقا محمد باقر کسے نیاید -

در مشایخ ارجان شیخ جعفر

و مشایخ اجازه شیخ جعفر قرنه الله تعالی بارضوان الاکبر آقا محمد باقر و آقا سید محمدی بحر العلوم و غیر ایشان  
 و انجناب کثیر الاکل بوده گویند که هر وقتی که بریز طعام و صد درم پایز و ده تخم فلفل و یک اس تره عند

او بود و هر شب را هم با دن معاربت می نمود و در هر شب دو نوبت شب بیدار و بعبادت حضرت از بیدار  
اشتغال داشته و در اکثری از سنوات خانه خود را برهن میگذاشت و قیمت آن بقره ارباب می نمود و بسیار  
ایران می آمد و خواه تحصیل میکرد و مراجعت می نمود و خانه اش از رهن بدر می آورد و همیشه کنیزی همراه داشت  
و در اسفار در هر کجا که شہوت غلبه میکرد که چادر میزدند و دفع حاجت می نمود و آنجناب بسیار خوشحال  
بوده و در وقتی از اوقات آنجناب خواست که با صحابا طناب از شهر نریزاد و احوال  
السلام رفته باشد پس جمیع سوار شل روانه شدند و از آنجمله میرزا ابوالحسن نامی بود و ملقب بخوش فرو  
او بر طاری سوار و خدمت آن بزرگوار از دروازه بیرون رفتند همه سبت وادی السلام  
میرفتند و میرزا ابوالحسن با هی دیگر روانه شد شیخ جعفر آواز داد که از آن راه بجا میروی میرزا  
ابوالحسن عرض کرد که مرا معذور دارم که در از گوش من مجتهد خود روی است بهر کجا که میل است بیرون شیخ بخندید

### در تدریس شیخ سعید و فقه شرایع را

و معروفست که شیخ جعفر میگفت که من سعید و فقه کتاب شرایع را درس گرفتم معلوم است که البته همین نحو  
باید باشد که چنین فقاہت و باین قسم بلکه باین کیفیت احاطه بهم رسانید -

### در احاطه شیخ بفقہ

ایضا معروفست که آن جناب میفرمود که اگر کتب فقه را همه بشویند من از حفظ و ضبط از طهارت  
تا دیات را منبوسیم انصاف اینکه چنین بود چه از تا دیات اوستما کشف الفطر معلوم میشود که آنجناب  
چه قدر احاطه بفقہ داشت بلکه مسایل فقه از طهارت تا دیات مانند نگین انگشتری در دست او بود که  
بر طرف که میخواست می غلطانید زیرا که در هر قاعده و در اکثری از مسایل از طهارت تا دیات تفریح  
و کرد میکرد معلوم است که احاطه و ضبط جمیع ابواب فقه را داشته و همه حفظ و در نزد او بالفعل حضور  
داشته که از طهارت تا دیات تفریح سے فرمود -

### در مطایبه و مضاحکہ

در یکی از سنوات شیخ وارد شهر زنجان میشد زبان ترکی نمی دانست یکی از طرفا رب شیخ عرض کرد که امر  
مردم بسیار باستقبال می آیند و تحت بجای می آورند من بشما یک کلمه ترکی تعلیم میکنم که از آن تعلم گرفته  
هر که بنزد شما میاید شما همان یک لفظ را در جواب او گفته باشید شیخ گفت آن لفظ که ام است بگویند  
پس شیخ همین کلمه را در جواب استقبالین میگفت تا اینکه حاکم زنجان بنحدمت آنجناب شرفشد و تحت بجای  
آورد و شیخ همان کلمه را فرمود حاکم زنجان از گیاست و فراست نصیب و شیخ عرض کرد این کلمه پیش را

ان جناب فرمود که می دانم بمن تعلیم دادند حاکم عرض کرد که بعد ها شما این کلمه را فرمایش کنید که خوب  
نیت شیخ ان بزرگ نمود.

### در کرامت شیخ در استجابت دعا

و از جمله کرامات شیخ آنیکه انجناب از حضرت آفریده بگارد درخواست ان نمود که فقاهت او را اولاد  
واحفا و اولاد علی الهد و ام موهبت فرماید الی الان که قریب هشت سال از وفات او  
میگذرد که اولاد و احفا و او دارای فقاهت و مهند تدریس قرار دارند با آنیکه سعی کردن و کار  
کردن و زیاد درس خواندن آنها معلوم نیست مع ذلک در فقه مهارت دارند بنحویکه گویا فقه در بیان  
ایشان موروثی است بلی طفل را از کوچکی در هر روز و هر شب عادت بگفت و شنیدن سایل فقه  
و قواعد اصول و فقه دادن باعث بر فقاقت و هداقت و مهارت او میگردد.

### در وعظ شیخ در بلده رشت

و در سالی شیخ جعفر را که از شهر رشت افتاد خواستند نماز را با انجناب بجاعت گذارند ساجد  
موجوده در شهر کم وسعت و وفا بجمیت نمود پس میدانیکه دارند جمع شدند و همه اهل شهر جمع شدند  
و بعد از نماز شیخ خواستش ان نمودند که مو عظه کند شیخ فرمود که من فارسی را خوب نمیدانم پس  
اصرار را از حد گذرانیدند شیخ بر بنبر آمد و باین عبارت فرمود که ایها الناس شما میباید و شیخ میگوید  
پس فکر روز پسین نمائید ایها الناس شت شما مانند هشت است چه در هشت تصویر است و در شهر رشت نیز حضور  
عالیه و بوستانها نیکه و ارای شهر است و در هشت حور العین که در نهایت حسن و جانند و دارو  
رشت نیز مانند حور العین باشد در کمال و جاهت و در هشت غلمان باشند همچنین در هشت و در هشت  
تکلیف از نماز و روزه و سایر عبادات برداشته است همچنین است در رشت که نماز و روزه و عبادت  
دیگر با بکلیه برداشته است پس نگاه کرد در پای منبر دید که ذاکری نشسته است شیخ بان کرد فرمود که بخیز و ذکر صحبت کن

### در ترغیب به نوافل

چون علماء ان عهده در ان بلد غالب ایشان تن پرور و عیاش بودند و آئمه جاعت رشت نماز و نوافل  
ادائی نمی نمودند و این مطلب را شیخ عرض کردند شیخ فرمود که هر که نماز نوافل بجای نیاید با و اوقت ادائی  
کنید پس آئمه جاعت که این سخن را از شیخ شنیدند همه بنامی نماز نوافل گذاشتند.

### در قزوین مو عظه شیخ

و ایضا در سالیکه شیخ قزوین آمدند مسجدی داشتند مردم خویش مو عظه نمودند شیخ در مسجد مهالای منبر رفت

و فرمود ایها الناس شما که شیعه نیستید چرا عقد انقطاع در میان شما متداول نیست پس فرمود که تقصیر ما علیما  
 بلد است و چون حاجابا عبدالوهاب رئیس علمای قزوین در آن عهد بود شیخ باو خطاب نمود که چرا دختر خود را بعقد  
 انقطاع نمیدی تا مردم رغبت در عقد انقطاع نکنند و بتو متابعت نمایند پس شیخ فرمود که مرا صیبه بود  
 چون بکلیف رسیدن او را خواستم و گفتم که خداوند عالم فرار داد که زمان شوهر کنند اکنون وقت شوهر  
 کردن تو است هر که با میل داری من تو را باو تزویج کنم پس یکی قاری غائب و اهل علم را اسم بردم که قول کند  
 احوال امر قبالی در همسایگی داشتیم اسم او را بروم سکوت کرد من از آن رضا فهمیدم و آن بقالی را آوردم  
 و بیته خود را باو تزویج کردم و بدست او دوام بخانه برد بعد از چندی دیدم که دختر خود آمد و شکایت از شوهر  
 خویش در دامن باو تغییر کردم و گفتم که خود بخوایش خود اینم در اختیار کردی اکنون علاجی جز صبر و شکر و حوصله  
 چیزی دیگر نیست پس بجان عت او را بخانه شوهرش روانه ساختم -

در باب و قرب و وسیله در تشهد

و شیخ در کشف العطار نوشته است که پدرم شیخ نصر رسول خدا را در خواب دید با و امر فرمود که در تشهد بلفظ و قرب  
 وسیله را بعد از و تقبل شفاعته فی الله و ارفع درجه بخوان از آنجا نیکه تا شب عاجزیت ندارد و بعد اوالدم لفظ و قرب وسیله  
 بعد از ارفع درجه با خفا صوت بخواند کرامت شیخ و شفا کور و از کرامت شیخ چیزیست که خبر او را بان یکی از اصداقا  
 که صاحب و موثق در نزد من بود و گفت مرا عموی بود که چند سال پیش بمشقی بود و هر چه خبر و جراحان و اطباء از زمان خود نمود  
 و در مقام استعلاج بآید علاج پذیر نشد پس شنید که شیخ جعفر را بجان آمده و او نایب امام است پس عازم لاهجان و زمار رسید که  
 شیخ سوار شد و خواست که از لاهجان رفته باشد این شخص دست شیخ را بوسیده و عرض کرد که چند سال است که من در چشم مبتلا میباشم  
 و سبب شرفیاشان است شما آن بود که دعا کرده خداوند تعالی مرا شفا کرامت نماید پس شرفیاشان مبارکشن چشم او مالید و دعا کرد  
 پس آن شخص شفا یافت و دیگر در چشم دید در آن شیخ فتح علی شاه او در سلطنت و انجمن فتح علی شاه و اذن سلطنت  
 داد و او را نایب خود قرار داد و اما با شراط چند که در هر فوجی از لشکر موزونه قرار دهد و امام جماعت میان لشکر داشته باشد  
 و هر هفته یکروز وعظ کند و تعلیم مسایل کند و کیفیت انرا در چهار کتاب کشف العطار نوشته است و در زمانی از منته تکریری عهد  
 علیا و الهه فتح علی شاه بقبات عالیات شرف شد و نجف رفت و در آنجا بنام شیخ شرفیاشان است ایشان و شیخ عرض  
 کرد که چون پسرم پادشاه است لهذا ظلم و ستم از او و از بستگان ما عایا و بر ایا واقع میشود از شما مستعجم که قسم فرموده باشد  
 که خدا بشارت نماید و ما را با حضرت صدقیه کبری محشور نماید و در زمانی از منته سلطان فتح علی شاه بجهت امری  
 بر جناب شیخ متغیر شد تا زمانیکه شیخ جعفر وار و طهران شد پادشاه با من الدوله گفت که من این شیخ نمیکشم  
 و حکم کرد که او را در خانه پاسنگه راه ندهند پس شیخ روزی بغرم دیدن پادشاه وارد بارگشت حجاب و در بانان و حوض طاهرین



بر سر شیخ ریخته و دست مبارکش بوسید پس پادشاه دید که شیخ داخل سرائی سلطانی شد تعجب کرد که در بانگ کجونه او را در  
 پس این اندوه گفت که چون مجلس آیین برای او تعظیم و تکریم می نماید پس شیخ چون خواست که از درجا بقصر بالا برود بلند یا الله گفت  
 سلطان بی اختیار از جا پا شد و با استقبال شیخ شافت دست شیخ را گرفت از پله بالا آورد پس شستند بعد از آن قضا  
 مجلس من الدوله بسطغان عرض کرد که شما فرمایش داشتید که برای شیخ توافقی نکنید چگونه قضیه بعکس نتیجه داد سلطان فرمود  
 که چون شیخ صدای آید بلند کردیدم که ماری عظیم رو بروی من حاضرست و میخواهد بروی سینه من بچید و مرا ازیت  
 کند پس بی اختیار از جای برخاستم و دست شیخ را بر گزافتم از آن پس رفعشود و در زمانیکه شیخ باصفهان آمد یک فرس او را ملا  
 امانی بجا به خواند ملا علی نوری مؤلف آنه خواند بر این رس معبده بودند و هنوز خواند بیرون نیامده بود پس خواند که مطلع از  
 آمدن شیخ شد بیفاصله بیرون آمد بعد از انجام تعارفات رسمیه شیخ گفت که امروز من صبح زود آمده ام برای اینکه بگویم  
 علم تحت این بگویم علمی علم نمودم و بدینش حاضر شدم خواند اطهار خجاست نمود شیخ اصرار نمود که خواند درس گفته باشد خواند  
 انکار کرد و گفت که حال است که با وجود تشریف داشتن شما من گفتن باشم پس شیخ از مجلس برخاست و رویای شخصی میسر ملا را  
 پیغمبر را گویند شخصی در ولایت اصفهان در خواب دیده که پیغمبر خدا در مکانی تشریف دارند و ملا نوری بجلوی آن بگواشت  
 و جمعی دیگر بعد از او نشسته و شیخ جعفر در دم ایستاده است و پیغمبر تغییر بیایستار و که عصیان میکنند و مخالفت امر او نمایند  
 و خواند ملا علی نوری معذرتست که با سوال تمام گناه کاریم و مقصودم از آن تقصیر خود داریم و امید عفو از خداوند تعالی شفاعت  
 از شما داریم و این مجلس دیگران نشسته بودند هر ساکت بودند مولف کتاب یکدیگر خواهد داشت از در تفوق مرتبه شیخ از خواند ملا  
 و دیگران بر آنکه از جمله معلوم است که اگر بیگانه بر سر کسی وارد شود او را مقدم بر محارم و اقارب و دوستان خود میدارند و عظیم  
 و تحمیر او را بیشتر نمایند لهذا شیخ چون از محارم بود لذا در دم در سینه ده بود و خواند چون بیگانه بود او را در جلوی خود داد  
 و این رسم متعارف است و حال میرفت که بجهت تفوق و افضلیت خواند ملا علی باشد و شیخ در وقت عار و جاگیشده مخصوص است  
 قرارش این بود که چون وقت نماز نزدیک مسی که میرسد کینما را خود بجاعت بخواند و در نماز دیگر پیش نمازین مسجد مقدم  
 میداشت و با وقت آید پیش ما یک در اصفهان بود و وقتی بجمه پدید آمد و در وقت مغرب نزدیک مسجد میرزا باقر رسیدند و  
 مسجد و در آن مسجد مرحوم حجت الاسلام تاسید محمد باقر نماز جماعت بکرد و سید سجده بود که شیخ حاضر شد پس سحر استاید  
 و نماز مغرب جماعت گذارد و همه با وقت آید که در بعد از نماز مغرب بعفوف نگاه کرد و دید که خواند ملا علی نوری نشسته است  
 روی خواند آورد و گفت بیاور مجرای با نماز عشا را بوقت آید که کنیم خواند ملا علی انکار کرد و شیخ بنزد طور رفت و در خواند ملا علی  
 و گفت بنشین و پیش بایست و نماز کن خواند گفت نور ابرقسی علی که دست از من برداشتی گفت که چرا این عداخت را درای  
 خواند ملا علی گفت که شرط ایامت در من موجود نیست شیخ دست خواند را را کرد و تغییر شد که مانند تو عالمی هستاد  
 سال از عمرش بگیرد و هنوز شرط ایامت جماعت در من موجود نیست بسیار عجب است پس با تاسید محمد باقر نزد که مقدم شو

در احوالات شیخ جعفر نجفی

پس سید نماز عشا را خواند و شیخ با او افتاد فرمود در سخاوت شیخ جعفر در وقتی از اوقات شیخ وارد  
اصفهان شد و چند روزی آنجا اقامت نمود پس از آنجا رفته باشد از منزل بیرون آمد و سوار شد در وقت سیدی آمد  
و از شیخ سوال کرد که فقیرم و مبلغ مایه تومان مخارج ضروری دارم و از شما میخواهم شیخ فرمود که تویزد و در نیامدی اکنون  
مردم سراسر سید اصرار را از حد گذرانیده و در از زمان امیرالدوله حاکم اصفهان بود شیخ بان سید گفت که برو با امیرالدوله  
بگو که شیخ گفته که صد تومان بود بدستد گفت که انداد و تو هم که سیدی شیخ گفت که صد تومان بود در همین جا خواهم بود تا تو  
مراجعت کنی پس شیخ سوار ایستاد سید نیز با امیرالدوله رفت و پیغام شیخ را رسانید امیرالدوله گفت که شیخ کجا  
سید گفت که سواره ایستاده است تا من مراجعت نمایم امیرالدوله بلازمین گفت که تبعیض صد تومان نخواه سپارد ملازمین  
یک کیسه تنخواه آوردند خواست که بشمارند زیرا که در زیاده و تر بود و امیرالدوله گفت که بشمارید زیرا که تیرسم طول کشید و شیخ  
خود با نیجا باید و ضرر بسیار بر ما وارد آورد پس آن کیسه را بستید دادید سید از آن نزد شیخ آورد و شیخ هنوز سوار ایستاده  
بود پس شیخ فرمود که تنخواه آن کیسه را شمرند مبلغ دو سیست تومان بشمار آید صد تومان را بیداد است و طالب دیگر  
نمود شیخ گفت که تو از ما صد تومان پیشتر خواستی بشیتر از آن بگویند هم فرمود که فقر را بلد را اعلام کنید پس شیخ با نیجا  
ایستاد که فقر را اعلام کردند و ایشان جمع شدند و آن صد تومان دیگر را در میان ایشان تقسیم نمود پس  
را حله را بجزکت در آورده براه افتاد در اخلاق شیخ جعفر در وقتی از اوقات شیخ وارد طهران شد  
و وقت غروب بود پس بدین خانه امیرالدوله آمد و او را از خانه بیرون آورد و فرمود که شیخ از تو زن نخواهد امیرالدوله  
چنانچه وقت ندیدم خبر اینکه کنیز کز حی است از شیخ بخشید شیخ بمنزل معاودت کرده و طریقه شیخ این بود که مکر در میان شیخ  
جماعت را مرفوع در این میگرد و میگردد و از مردم در هم و دنیا برائی فقر را میگرفت و با ایشان میداد و چون مجلس طعام میآید  
همان میشد بعد از چیدن خوان و طعام میفرمود که آن اطعمه را قیمت بگیرد پس از آنجا صاحبانه میفرودست و عوض را باز میآید  
میگردان وقت آن میداد که حاضران غذا را صرف نمایند بعد که شبی در جای همان بود مبلغ صد تومان یا بیشتر طعمه خیار  
را قیمت کردند و تنخواه را گرفت جز یک طعمه آن که حاضر نبود صاحبانه گفت که غذا را بشو و شما طعام را میل کنید بعد از صرف  
خدا آن یک طعمه میبرد شیخ راضی نشد تا آن یک تومان را اخذ کرد پس از آن مردم را حضرت داد که غذا را صرف کنند و آن  
وجوده را که اخذ میکرد و بفقرا بزدل نمیداد و مکر میشد که بخانه که وارد میشد تقریبا از آن خانه نمیداد و صاحبانه عرض میکرد که آن  
پیش کنش شایسته شیخ میفرمود که قبول کردم دو بان میگفت که اهل خبره خانه را قیمت میکردند و از آنجا صاحبانه میفرودست  
و وجه اثر را میگرفت و بفقرا بزدل نمیداد و مولف کتابی بد که اگر شبیه در آنجا بود و داشته باشی پس بدانکه شیخ یقین داشت  
که این اشخاص در ایشان بود و بزازان خاص و زکوات و در مقام مشغول است لهذا اخذ حق است و باقی وجه کان میگرد و نظر  
بهموم ولایت مرا علت میفرار و از بعضی از اکابر فاضل سمع میشد که مردم شایسته مالش میفرمود که مردم شیخ جعفر وارد